



esperanto

# اسپرانتو در یکصدمین سال پیشرفت



صد سال از تولد زبان ایداعی اسپرانتو گذشت. به همین مناسبت طرفداران این زبان امسال یکصدمین سال تولد زبان مورد علاقه خود را در سراسر جهان گرامی می‌دارند. هواداران این زبان در ایران نیز گوشه‌هایی در این زمینه داشته‌اند و در مطبوعات ایران به همین مناسبت مطالبی منتشر کرده‌اند. آنان چندی پیش به دفتر آدینه نیز آمدند و خواستار انتشار مطالبی در این زمینه شدند. نوشتار زیر که توسط خود آنان تهیه شده به خواست آنان و به مناسبت بزرگداشت زبان اسپرانتو به عنوان زبان واسطه بین‌المللی انتشار می‌یابد.

همه چیز در دهه ۱۸۷۵، در قسمتی از امپراطوری تزاری شروع می‌شود - محلی که هم‌اکنون لهستان نام دارد. بیالیستوک در آن زمان یک شهر چهارزبانه است: در اینجا به زبانهای روسی، لهستانی، آلمانی و عبری صحبت می‌کنند. در این شهر که بین چهار دسته، چهار مذهب، چهار زبان (همراه با چهار الفبای گوناگون) و بالاخره چهار عداوت متقابل تکه‌تکه شده است، روح پسری خردسال هماره آماج رنج‌زاترین آلام است. در همین شهر است که بیش از هر جایی دیگر، نحوه برخورد افراد با شما، بستگی به این امر ساده دارد که "به چه زبانی صحبت می‌کنید". به این خاطر ممکن است بلادرنگ مورد بی‌احترامی قرار بگیرید، و یا بالعکس عمیقاً نسبت به شما ابراز همبستگی شود. در اینجا هر رخدادی بر اساس هویت‌های خشم‌آگین قومی - فرهنگی تحول می‌یابد. چنانچه یک فرد لهستانی دچار مشکلی اداری شود، غیرقابل تصور است که مقام رسمی مربوطه با وی به زبان لهستانی صحبت کند، بلکه این تنها شخص لهستانی است که می‌باید - همراه با خشمی فروخورده و امید به انتقام در آینده‌ای مجهول - شروع به ادای درخواست خود، بطوری دست‌وپاشکسته، به زبان روسی نماید.

ریلکه، زمانی گفت نویسنده کسی است که می‌نویسد، زیرا نمی‌تواند ننویسد. زامنهوف جوان نیز به همین دلیل بنیاد زبان اسپرانتو را بنهاد؛ او نمی‌توانست این کار را نکند. در بیالیستوک هویت‌های فرهنگی متفاوت، علیه یکدیگر حالتی کاملاً تهاجمی دارند. وجه تمایزکننده آنها نیز، در درجه اول زبان و نحوه تلفظ آن است. در چنین شرایطی، به زبان کس دیگری حرف زدن، نه تنها موافقتی ضمنی با برتری او و فرهنگ قومی خصومت‌آمیز او است، بلکه متحمل ساختن این رحمت به خود می‌باشد، که انسان بر فراز مشکلات گوناگون گرامری، واژه‌ای و تلفظی، دست به آکروبات بازی بزند، و وارد قضای گردد انباشته از تله‌هایی، که گوئی عمداً برای گرفتار ساختن او کار گذاشته شده‌اند.

این جو خصمانه و تحقیرآمیز، بر روح زامنهوف جوان، پسری حساس - و فوق‌العاده با استعداد - زخمه می‌زند. وضعیت غیرقابل تحمل است. باید کاری کرد تا هرکسی، با حفظ فرهنگ قومی خود، و ایمین ساختن آن در برابر تهاجمات دیگران بتواند دست به برقراری ارتباط متقابل با همه بزند. تهاجمات فراوانی، که زندگانی روزمره بیالیستوک را تبدیل به درامی غم‌انگیز کرده است.

برای این‌کار، زبانی لازم است، که تعلق به هیچ قومی نداشته باشد، زبانی که ساختارهای آن منطبق با نحوه گویش طبیعی بیان انسانی باشد، زبانی که انسان را وادار به آکروبات بازی ننماید، و بالاخره زبانی که تسلط یافتن بر آن برای همه افراد، حتی انسانهای متعلق به طبقات پائین اجتماع به سادگی امکان‌پذیر و آسان باشد. چنین زبانی وجود ندارد؟ خوب، مهم نیست، او آن را شروع می‌کند. پسرک همراه با ایمانی جوانانه و ساده‌انگار دست به کار می‌شود، و پیوندی می‌آفریند بین منطق تسلیم‌ناپذیر کودکانه - که هنوز از آن فاصلهای نگرفته - و شیوه عمل هنرمندانه، با مورد هدف قرار دادن زیبایی. هیچ‌گاه نیز دست از تلطیف هرچه بیشتر اثرش بر نمی‌دارد.

اگر منطقی، و از روی عقل و خرد با مسئله برخورد کنیم، آیا کمترین شانس موفقیتی برای او می‌تواند وجود داشته باشد؟ چه کسی می‌تواند باور کند که در حدود سال ۱۸۷۶، این جوان ۱۷ - ۱۸ ساله، در راه رسیدن به هدف والا مرتبه خود - زایش زبانی نو - شاهد پیشرفت و تعالی را در آغوش کشد؟ آن‌هم در شهری دورافتاده، واقع در کشوری دوردست (نسبت به مراکز درخشان فرهنگی آن زمان)؟

این حدیث را، بهتر آن است که گام به گام دنبال نمائیم. حالا، پدر این مرد جوان، برای تحصیلات او را به دوردستها روانه می‌سازد و از او قول می‌گیرد از این "زبان‌بازی" اش چشم‌پوشی کند. آیا این برخوردی واقعگرایانه نیست اگر فکر کنیم بالاخره این پسر متوجه بوج بودن طرح خود می‌شود؟ اما چنین اتفاق نمی‌افتد، او پایداری می‌ورزد و اصرار. در سن ۲۷ سالگی، تصمیم می‌گیرد نتیجه کار خود را منتشر سازد. یکی پس از دیگری روانه انتشاراتی‌ها می‌شود. ولی، هیچ دیوانه‌ای پیدا نمی‌شود. هیچ‌کسی جواب مثبت نمی‌دهد. بنابراین، با هزینه شخصی، بروشوری کوچک و با ظاهری محقرانه چاپ می‌کند. اما، او که از شبکه بخش انتشاراتیها و کتابفروشیها محروم است، چه شانس برای پراکنده ساختن اثر خود دارد؟ چه کسی می‌تواند برای چنین شخص ناشناخته‌ای، در آن‌چنان شرایطی، کمترین احتمال موفقیت را تصور نماید؟

با این وصف، این طرح زبان جدید بین‌المللی، افرادی را به سوی خود جلب می‌کند، بخصوص در امپراطوری روسیه. مجله‌ای به این زبان در حال تولد منتشر می‌گردد. تولستوی، که اشتیاق عجیبی در خود می‌بیند، برای این مجله مطلب می‌نویسد. اما... او خوشایند دولت نیست، بنابراین دستگاه سانسور تزاری این مجله را ممنوع

# اسپرانتو در وسایل ارتباط جمعی

## ۱- در رادیوها

پخش برنامه‌های رادیویی به زبان اسپرانتو از سال ۱۹۲۲ در انگلستان و آمریکا شروع شده، و بلاانقطاع تا زمان حاضر ادامه یافته است. در پی آن سال، در ۱۹۲۳، رادیوی مسکو (۱۲ آوریل)، مونترآل، و ریودوژانیرو شروع به پخش برنامه‌های رادیویی کردند. همچنین در سال ۱۹۲۴، پراگ (۳۱ ژانویه)، ژنو (۱۸ مارس)، هلسنکی (۶ آوریل) و پاریس (۲۷ آوریل) برای نخستین بار برنامه‌های اسپرانتوی خود را آغاز کردند. نرخ رشد پخش این برنامه‌ها، به همین ترتیب افزایش یافت. بطوری که در سال ۱۹۶۱، ۱۵ فرستنده رادیویی در ۱۲ کشور جهان، ۱۴۸۵ برنامه، به مدت ۴۸۵ ساعت، پخش کردند، و در سال ۱۹۷۱، این ارقام به ۱۹ فرستنده رادیویی، در ۱۶ کشور و ۲۸۱۷ برنامه در ۹۶۵ ساعت افزایش یافت.

## ۲- کتب اسپرانتو

در سال ۱۸۸۸، یعنی تنها یک سال پس از انتشار زبان اسپرانتو، ۲۹ کتاب به زبان اسپرانتو نگاشته شده بود. در سال ۱۸۹۵ این تعداد به ۲۴ عدد رسید، که از این میان، ۴۷ عدد خودآموزهای اسپرانتو به زبانهای گوناگون بودند، و در میان باقی این کتابها، آثاری به چشم می‌خوردند، که امروزه نیز از آثار مشهور به حساب می‌آیند، مثل "هاملت" ترجمه خود دکتر زامنهوف. در سال ۱۹۱۴، تعداد کتب اسپرانتو، به ۱۹۸۹ رسید.

## ۳- نشریات اسپرانتو

نخستین مجله‌ای که به زبان اسپرانتو منتشر شد، مجله "اسپرانتودان" بود که ویراستار و حامی آن خود دکتر زامنهوف بود. آغاز انتشار این مجله، مصادف با سال ۱۸۸۹، یعنی دو سال پس از به وجود آمدن زبان اسپرانتو بود. طبق یک آمارگیری، تا سال ۱۹۲۹، ۹۸۵ مجله گوناگون به زبان اسپرانتو منتشر شده‌اند، که ۷۱۵ تای آنها نسبتاً از عمر زیادی برخوردار شده‌اند. همچنین طبق یک کاتالوگ مربوط به مطبوعات اسپرانتو، تا سال ۱۹۳۴، کلاً ۱۲۷۶ مجله در ۴۵۹ شهر در ۵۹ کشور به وجود آمده‌اند. از میان مجلات تخصصی متعددی که هم‌اکنون به زبان اسپرانتو منتشر می‌شوند می‌توان از این مجلات نام برد: انسان و فضا، فوکوس، مجله بین‌المللی پزشکی، مجله علمی، دنیای دانش، علوم و فنون جهانی و ...



اسپرانتیست‌ها می‌گویند با بهره‌گیری از زبان اسپرانتو به عنوان زبان واسطه و زبان بانک اطلاعاتی تبعیض در دستیابی به اطلاعات از بین خواهد رفت.

بسیاری از اسپرانتودانان در بازداشتگاهها اسیر می‌مانند. سیاست ژاپن، چین، اسپانیا، پرتغال و دیگر کشورها نسبت به این زبان از خشونت کمتری بهره‌مند است - اما جهت آن همان است. لطفاً به من بگوئید چه آینده‌ای را، به غیر از نابودی سریع برای این زبان در آن زمان می‌توانستید تصور کنید؟ جنگ جهانی دوم تمام می‌شود، حالا دور، دور سیستم‌های ترجمه همزمان است. این سیستم‌ها به ظاهر مشکل ایجاد ارتباط را در کنگره‌ها و کنفرانسهای بین‌المللی حل می‌کنند، اما در واقع به سختی می‌توانند تکتازی زبان انگلیسی را مخفی کنند. زبان انگلیسی، در صحنه روابط بین‌المللی تطایل عجیبی به انحصارطلبی دارد: زبان آژانسهای خبری، شرکت‌های چندملیتی، انتشارات علمی و ... موسیقیهای است، که در تمام جهان جوانان همراه یا آنها، و در حالی که کاملاً آمریکائی لباس پوشیده‌اند، به رقص درمی‌آیند.

در مواجهه با چنین غولی، اسپرانتو تنها موجودی است بسیار ریز، که به سختی می‌توان آن را رویت نمود. با در نظر گرفتن این دو رقیب، چه کسی می‌تواند دومی را برنده تصور کند؟ آیا تصور برتری یافتن اسپرانتو، زبانی که هیچ نهضت اجتماعی بزرگی از آن حمایت نمی‌کند، برای کسی ممکن است؟ زبانی که قدرتهای اقتصادی آن را نادیده می‌انگارند، و رسانه‌های گروهی در مورد آن مهر سکوت بر لب می‌زنند، و روشنفکران آن را به سخره می‌گیرند یا "مرد به دنیا آمده" می‌دانند.

... اما اسپرانتو پیشرفت می‌کند، و همه‌گیر شدن آن در جهان روزافزون است.

سخنرانی پروفیسور کلود پیرون  
ترجمه: جمیله اورنگ

اعلام می‌کند، مجله‌ای که تنها وسیله مرتبط ساختن نخستین اسپرانتودانان بود. بدین ترتیب، آیا می‌توان از چنین زبانی که در بدو بوجود آمدن خود، هدف ضربی تا این درجه فلج‌کننده قرار گرفته است، انتظار متکامل شدن و قادر به ادامه حیات شدن، را داشت؟

بله، باورکردنی نیست: با کمال تعجب، در اولین کنگره بین‌المللی اسپرانتو، در بولن سورمر (فرانسه، در سال ۱۹۰۵، این تازه‌زبانها به خوبی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. اما چه دلیلی وجود دارد که این دسته کوچک و غریب را جدی گرفت؟ از نقطه نظر تالارهای پاریس، که در آن زمان مشخص‌کننده ارزش هر چیزی، برای همگان است، این زبان جدید، جالب به نظر نمی‌رسد. "ک" و "ی" در آن خیلی زیاد است، حروف بیصدای در آن وجود دارند که کلاهک‌های عجیب و غریبی بر سر دارند. اصلاً وحشی و زنده به نظر می‌آید. همین انتخاب حروف بیصدای با کلاهک‌هایی که در هیچ کجای دنیا پیدا نمی‌شوند، به خوبی ثابت می‌کند که مبدع این زبان از واقعگرایی بوئی نبرده است. اگر کسی بخواهد کتابی به این زبان منتشر سازد، ابتدا می‌باید حروف چایی جدیدی را بسازد. خوب، آیا عقل سالم، می‌تواند بر بقای چنین زبانی در ناکجا آبادی نامعلوم، رای دهد؟

سال ۱۹۱۴ است: جنگ درمی‌گیرد. زامنهوف از دنیا می‌رود. نظراتان را بگوئید، کدام یک از شما می‌تواند تصور کند که این زبان بتیم، سبیل مساوات حقوق، در جهانی که قانون جنگل بر آن حکمرواست، به حیات خود ادامه دهد و موفق شود؟

دهه ۱۹۲۰ می‌آید، ایران در اتفاق ملل پیشنهاد می‌کند زبان اسپرانتو در روابط بین‌المللی به کار گرفته شود. همه شگفت‌زده می‌شوند. قدرتهای بزرگ جبهه‌گیری می‌کنند: "این پیشنهاد را باید مدفون ساخت، برای برتری فرهنگی ما خطرناک است". این دولت‌ها ثروتمند و بانفوذند، نمایندگان آنها، برای پایمال ساختن حقیقت - به شرم‌آورترین صورت نیز - هیچگونه تردید و دودلی به خود راه نمی‌دهند. دوباره این زبان دچار ضربه می‌شود، و کنار زده می‌شود. صمیمانه بگوئید، آیا در آن زمان می‌توانستید رای بر موفقیت این زبان بدهید؟

الان حکومت استالین و هیتلر شروع شده است. هیتلر اسپرانتو را توطئه‌چینان یهودی و فراماسون می‌نامد، و استالین زبان جهان‌وطنهای بورژوا. این دو تن، در سالهای ۱۹۴۰، تقریباً دارای حکومت مطلقه بر قاره اروپا هستند. اسپرانتو مضموع اعلام شده است، و کتابهای آن از بین برده می‌شوند،